

The Flow of The Usool-based Hokumat Rule and the Survival of the Marital Relationship and Its Effects

Seyyed Mostafa Sa'adat Mostafavi*
Atefeh Zabih**

Received: 2021/12/05
Accepted: 2022/03/19

Abstract

There are examples in jurisprudential and legal texts in which the divorcees will or the extent of the divorce's effects are limited. The marriage relationship continues after divorce, even though, by law, it should end upon divorce. There are four examples in this regard: "Is it possible to prevent a husband from divorcing his wife by using the "La-zarar" rule or the "La-haraj" rule, or to force the husband to divorce his wife?" Other examples include the continuation of the effects of marriage in the case of a woman who is in the Iddah and inherits her husband when he divorces her of a disease (that leads to his death)". The purpose of this study is to examine whether "Hokumat" complies with the above regulations. Among these examples, the "Hokumat" does not apply to revocable divorce. In the other three cases, however, the conditions of "Hokumat" apply. While the La-Zarar rule takes precedence over the original provisions, it cannot apply to the prohibition of divorce.

Keywords: HOKUMAT, DIVORCEMENT, Marital Relationship, LA-ZARRAR, LA-HARAJ.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

* Associate Professor, Department of Private Law, Faculty of Islamic Studies and Law, University of Imam Sadiq, Tehran, Iran.

M.mostafavi@isu.ac.ir

** Ph.D. Student in Private Law, Department of Private Law, Faculty of Islamic Studies and Law, University of Imam Sadiq, Tehran, Iran (Corresponding Author).

a.zabih@isu.ac.ir



جریان قاعده اصولی حکومت و بقای رابطه زوجیت و ترتب آثار آن

سید مصطفی سعادت مصطفوی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۱۴

عاطفه ذبیحی**

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۸

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

در ارتباط با احکام ناظر به انحلال رابطه زوجیت، مصادیقی در متون فقهی و حقوقی وجود دارد که به رغم اینکه طبق قاعده، در پی اراده ذی حق در اجرای صیغه طلاق، باید در آنها رابطه زوجیت را منحل تلقی کرد؛ «حدود اعمال اراده طلاق دهنده» یا «دایره آثار آن» محدود شده و همچنان در آنها بر رابطه طرفین، آثار زوجیت مترتب می شود. این مصادیق شامل چهار فرض: «الف. جریان دو قاعده لاضرر یا لاجرح در ممانعت زوج از طلاق، ب. جریان قواعد مذکور در الزام زوج به طلاق زوج، ج. بقای آثار زوجیت نسبت به معتده رجعیه، د. توارث زوجه در فرض طلاق در مرض منجر به موت» است که دو مصداق اخیر ناظر به ترتب آثار زوجیت برخلاف اراده زوج بر طلاق است. پژوهش حاضر در مقام احراز ماهیت احکام استثنایی فوق و مترصد بررسی و تطبیق قاعده اصولی حکومت بر احکام مذکور است. در صورتی که این احکام خلاف قاعده عام، منطبق بر ساختار حکومت باشد، بر اساس شرایط و آثار حکومت می توان در مورد دایره آثار و امکان تعمیم آن در سایر آثار زوجیت اظهار نظر کرد. در پی بررسی های صورت گرفته این نتیجه حاصل شد که از میان مصادیق چهارگانه فوق حکم بقای آثار زوجیت نسبت به معتده رجعیه، قابل انطباق با ساختار حکومت نیست؛ اما در سه مورد دیگر شرایط جریان حکومت وجود دارد که در عین حال در مورد قاعده لاضرر به رغم مسلم بودن حکومت قاعده بر احکام اولیه، به دلیل عدم امکان تحدید شرایط اعمال آن در منع زوج از طلاق، باید قائل به عدم امکان جریان آن در این موضوع شد.

واژگان کلیدی: حکومت، صیغه طلاق، زوجیت حکمی، لاضرر، لاجرح، طلاق مریض.

* دانشیار، گروه حقوق خصوصی، دانشکده معارف اسلامی و حقوق، دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران، ایران.

M.mostafavi@isu.ac.ir

** دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، گروه حقوق خصوصی، دانشکده معارف اسلامی و حقوق، دانشگاه امام

صادق علیه السلام، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

a.zabihi@isu.ac.ir



مقدمه

استفاده از عنوان حکومت یا مشتقات آن در باب انحلال رابطه زوجیت و آثار آن در منابع فقهی و حقوقی با فراوانی بسیاری همراه است. تعبیر «در حکم زوجه بودن» معتده رجعیه از این جمله است که در بند ۲ ماده ۸ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹ در موضوع صلاحیت دادرس مورد تصریح قانون‌گذار قرار گرفته و در کلام فقها و حقوقدانان بسیار مشاهده می‌شود. به‌رغم متداول بودن تعبیر زوجیت حکمی، این اختلاف وجود دارد که آیا ترتب آثار زوجیت بر زوجه مطلقه در مدت عده رجعی به واقع به موجب صدور «دلیل حاکم» از سوی شارع است یا اینکه تا قبل از اتمام عده همچنان رابطه زوجیت باقی است و علت ترتب آثار، حقیقی بودن زوجه است نه حکمی بودن وی؟ مورد دیگر مبنای حکم عدم شناسایی حق توارث برای زوجینی است که در زمان بیماری مشرف به موت مرد به عقد نکاح یکدیگر درآمده‌اند.

مصادق متداول دیگر قاعده اصولی حکومت در بحث انحلال نکاح ناظر به حکومت قواعد لاجرح و لاضرر در راستای تحدید اراده زوج بر بقا یا انحلال رابطه زوجیت است که از دو جهت «الزام زوج به طلاق همسر» یا «منع زوج از طلاق وی» به استناد شرایط حرجی یا ضرری زوجه در هر یک از وضعیت‌های مذکور قابل بررسی است. مبنای وضع ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی با هدف محدود کردن اراده زوج در تصمیم به طلاق و الزام وی به طلاق زوجه از سوی حاکم به دلیل شرایط حرجی زوجه از قبیل قسم نخست است. گرچه در مورد اصل جریان حکومت به‌عنوان مجوز طلاق زوجه در شرایطی که ادامه زندگی مشترک برای وی حرجی و غیرقابل تحمل است تردیدی وجود ندارد؛ لیکن همواره در مورد معیار تشخیص عنوان حرج و دایره مصادیق آن میان فقها و همچنین قضات در مقام اجرای قانون و صدور حکم اختلاف بوده است.

مصادق دیگر را می‌توان جریان قاعده لاضرر یا لاجرح برای منع زوج از طلاق همسر خود دانست که با اختیار زوج در طلاق در تنافی بوده و تردید در امکان آن، منجر به ارائه تفاسیر متفاوتی از حکم مندرج در ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی مبنی بر الزام مرد به تقاضای طلاق از دادگاه شده است. در این باب نیز اصل جریان حکومت و دایره مصادیق آن محل بحث است.

بدیهی است در فرض تعیین ماهیت احکام چهارگانه مورد بحث در این مقاله و

اثبات انطباق آن با ساختار حکومت، امکان اظهارنظر در مورد آثاری که صدور دلیل حاکم بر دایره آثار دلیل محکوم می‌نهد؛ فراهم خواهد شد. به عنوان مثال اثبات جریان قاعده حکومت بر اطلاق عنوان زوجه بر معتده رجعیه (با رفع تردید در مورد حقیقی یا حکمی بودن زوجه)، دایره آثار آن را متفاوت می‌سازد (که یکی از ثمرات آن را می‌توان در بحث اشتقاق در اصول فقه و اطلاق عنوان مشتق در فرض تلبس به مبدأ اشتقاق و اطلاق مجازی در غیرمتلبس به مبدأ اشتقاق دانست که البته ارتباط مستقیمی با بحث حاضر پیدا نمی‌کند) یا در مورد تشخیص مصادیق عسروخرج و ضرر در مورد زوجین، جواز یا عدم جواز الزام زوج در مورد اعمال اراده خود (برای بقای زوجیت یا اجرای صیغه طلاق) و شرایط احراز آن در هر مصداق منوط به رعایت شرایط و آثار حکومت خواهد بود که عدم توجه به آن می‌تواند منجر به تردید در مشروعیت طلاق‌های واقع شده و صحت ازدواج و روابط آتی هر یک از طرفین طلاق باشد.

پژوهش حاضر به منظور بررسی ماهیت حقیقی مصادیق مذکور، پس از تبیین شرایط تحقق عنوان حکومت در کلام اصولیون، به بررسی تطبیق یا عدم تطبیق شرایط حکومت بر هر یک از مواضع مورد سؤال و دایره آثار آن می‌پردازد.

۱. شرایط تحقق حکومت و دایره تأثیر آن

حکومت^۱ عبارت از آن است که یکی از دو دلیل لفظی در دیگری تصرف کرده و با نظارت بر آن، موضوع (یا محمول آن) را در عالم تشریح، به صورت ضمنی تفسیر نموده و آن را توضیح یا توسعه دهد و از آن چنین تعبیر شده است: «و ضابط الحکومه أن یکون أحد الدلیلین بمدلوله اللفظی متعرضاً لحال الدلیل الآخر و رافعاً للحکم الثابت بالدلیل الآخر عن بعض أفراد موضوعه فیکون میناً لمقدار مدلوله مسوقاً لیبان حاله علیه» (انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص. ۷۵۰؛ خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص. ۵۳) که البته در زمینه دایره آن نسبت به تصرف در حکم، اختلاف دیدگاه وجود دارد. در این زمینه مرحوم نائینی (بر خلاف دیدگاه شیخ انصاری، مرحوم وحید بهبهانی و فاضل مازندرانی)، تصرف دلیل حاکم را صرفاً در موضوع ندانسته و بر این عقیده است که حکومت من حیث الحکم نیز ممکن است. این تعبیر در کلام مرحوم عراقی نیز مشاهده می‌شود، «ان المعبر فی الحکومه ان یکون أحد الدلیلین ناظراً إلی دلیل الآخر بوجه ما و

لو إلى حکمه و لا یلزم کونه ناظرا إلى موضوعه بتوسعه أو تضيق...» (عراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص. ۱۹۷).

در هر صورت، ارتفاع موضوع (یا حکم، طبق دیدگاه دیگر) در حکومت، جعلی و تنزیلی بوده و همین امر، وجه تمایز آن با ورود دانسته شده است؛ چراکه رفع موضوع در ورود، حقیقی است، هر چند نیازمند بیان شارع (تعبدی) و متوقف بر دلیل اعتبار است؛ اما ارتفاع موضوع در حکومت، جعلی و تنزیلی است؛ از این رو، گفته شده است که ورود در نتیجه، همانند تخصص و حکومت در برخی از موارد، همانند تخصیص است (سبحانی تبریزی، ۱۴۲۴ق، ج ۴، ص. ۳۱۵). مثال متداول حکومت دو دلیل «لاشک فی النافله» و «متی شککت خذ بالاکثر» ذکر شده که دلیل نخست، دلیل حاکم^۲ و متفرع بر دلیل دوم یعنی دلیل محکوم بوده؛ به نحوی که اگر دلیل محکوم نباشد، وجود آن لغو خواهد بود.^۳

حکومت مشتمل بر سه قسم حکومت تفسیری، حکومت تنزیلیه و حکومت مضمونیه دانسته شده است (عاملی فیاض، ۱۴۲۸ق، ج ۴، ص. ۵۲، خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص. ۶۲۹ و نائینی، ۱۳۵۲، ج ۲، ص. ۱۰۷).^۴ در حکومت تفسیری، دلیل حاکم، دلیل محکوم را تفسیر می‌کند (مانند اکرم العلماء أعنی الفقهاء). در حکومت تنزیلیه، دلیل حاکم، موضوع دلیل محکوم را از فردی نفی (مانند لاشک لکثیر الشک که شک از سوی کثیرالشک، مصداق شک دانسته نشده است) یا در مورد فردی اثبات می‌کند (مانند الطواف بالبيت صلاه که طواف را در حکم نماز دانسته است). در حکومت مضمونی، مضمون یک دلیل به خودی خود ناظر به مضمون دلیل دیگر است که حکومت ادله لاضرر و لاجرح بر تمام احکام اولیه از این قبیل دانسته شده است (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص. ۳۷۲؛ درس خارج فقه آیت الله محمدجواد فاضل لنکرانی، جلسه ۶، ادامه بحث برائت مورخ ۱۳۸۸/۷/۱۴).

نظر به بیانات علمای اصول، حکومت در مجموع دارای چهار حکم عمده دانسته شده است (درس خارج اصول فقه استاد محمدتقی شهیدی ۱۳۹۷/۷/۱۰: سایت مدرسه فقهات) که شامل موارد زیر است:

۱- تقدیم حاکم بر محکوم حتی در صورت اضعفیت دلالت،

۲- لفظی بودن و صدور دلیل حاکم از مقنن واحد،

۳- عدم سرایت اجمال حاکم به محکوم در شبهات مفهومی،

۴- ثبوت حکومت به مقدار نظارت دلیل حاکم.

مقصود از هر یک از آن‌ها به شرح ذیل است:

الف. مقصود از حکم نخست آن است که با توجه به نظارت مفاد دلیل حاکم بر دلیل محکوم، عرف دلیل حاکم را در موضوع بر دلیل محکوم مقدم کرده و دلیل محکوم را برخلاف ظاهر آن حمل می‌کند.^۵

ب. حکم دوم حکومت این است که دلیل حاکم باید خطاب لفظی باشد؛ چراکه شأن دلیل حاکم، نظارت و تفسیر بوده که این امر از شئون خطاب است و بر این اساس، دلیل لئی نمی‌تواند مفسر باشد. به‌علاوه اینکه صدور دلیل حاکم باید از همان مولایی باشد که دلیل محکوم را ابراز کرده است؛ زیرا تفسیر مراد شخص از سوی دیگران جز در فرض اخبار از مراد وی، معنا ندارد. البته در زمینه لزوم لفظی بودن خطاب، دیدگاه مخالفی نیز وجود دارد.

مرحوم نائینی، حکومت را به معنای «تصرف دلیلی در عقد الوضع دلیل دیگر (موضوع دلیل دیگر) یا در عقد الحمل (محمول قضیه یا حکم در قضیه) دلیل دیگر» تعبیر کرده که از آن، عدم لزوم دلالت لفظی دلیل حاکم استفاده می‌شود. به‌عنوان مثال، اگر اجماع قائم بر جواز ربا میان ولد و والد شد؛ تصرف در موضوع یا در محمول همان حکومت است (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۴، ص. ۷۱۱).

ج. مطابق ویژگی و مؤلفه سوم حکومت، اجمال دلیل حاکم به دلیل محکوم سرایت کرده و خطاب مجمل (دلیل حاکم) مانع از تمسک به دلیل محکوم می‌شود؛ چه اینکه لاجبت مانع از عمل به حجت نخواهد بود (خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۵، ص. ۲۳۹).^۶

د. مبتنی بر ویژگی چهارم، حکومت دلیل حاکم به مقدار نظارت آن به محکوم است؛ چه اینکه دلیل حاکم در موضوع خود ظهور اقوی نسبت به دلیل محکوم دارد و مفاد عرفی این است که متکلم آن را برای تبیین مراد از محکوم اعداد کرده است؛ اما گاهی اصل نظارت (که دلیل حاکم موضوع خود را به‌منزله دلیل محکوم قرار دهد)، روشن نیست.

به‌عنوان مثال در تعبیر «کل شیء لک حلال حتی تعلم انه حرام» این سؤال پدید می‌آید که آیا مشکوک الحلیه (مانند خرگوش) به‌منزله حلال واقعی تنزیل شده که در

این صورت حکم شرعی «تجوز الصلاه فی ما یحل أکله» اعم از حلال گوشت واقعی و ظاهری خواهد بود؟ بنابراین اگر دلیل «کل شیء حلال» ظهور در نظارت تنزیلیه نداشته باشد، مصداق حکومت قرار نمی‌گیرد تا آثار شرعی حلیت واقعی بر حلیت ظاهری مترتب شود.^۷

بنابراین باید اذعان داشت که میان تنزیل و اعتبار تفاوت وجود دارد؛ تنزیل، اعتبار به همراه زیادی است. به عنوان مثال اگر در اعتبار محض، حکم به طهارت مشکوک الطهاره شده، برای ترتب آثار طهارت واقعی بر طاهر ظاهری، نیاز به تنزیل هم وجود دارد.^۸ در فرضی که دلیل مجمل شده و نسبت به اینکه حکومت ظاهریه یا واقعی صورت گرفته، تردید شود؛ بنا به اطلاعات ادله باید ظاهر را بر این دانست که مثلاً در خطاب اولی «لاصلاه الا بطهور»، طهارت واقعی و نه ظاهری شرط است؛ لذا تا زمانی که خطاب «کل شیء طاهر» ظهور در حکومت تنزیلیه واقعی نداشته باشد، به قدر متیقن که حکومت تنزیلیه ظاهریه است، اکتفاء کرده و صرفاً در مقام ظاهر، آثار طهارت واقعی مترتب خواهد شد و در صورت کشف خلاف، مجزی نخواهد بود.

در مجموع، با توجه به اینکه حکومت به ملاک نظارت است، در مورد نظارت در حکومت تفسیری تردید نیست؛ لیکن با توجه به اینکه در حکومت تنزیلیه نظارت بالاتزام فهمیده می‌شود، لازم است که اصل نظارت مشخص باشد وگرنه باید آن را اعتبار پنداشت و در مقام شک در تنزیل نیز نتیجه، عدم تنزیل بوده؛ لذا آثار واقعی مترتب نخواهد شد.

درعین حال باید به این نکته توجه داشت که در مواردی که تنزیل اطلاق نداشته باشد؛ همه احکام محکوم بر موضوع حاکم، مترتب خواهد بود^۹ که البته در صورت عدم وجود قرینه، اصل اولی، اطلاق تنزیل دانسته شده است (درس خارج اصول فقه استاد محمدتقی شهیدی، مورخ ۱۳۹۷/۷/۱۵).

با توجه به آنچه بیان شد و نظر به اینکه استعمال تعبیر «در حکم...» در لسان قانون‌گذار بنا به ظاهر مؤید جریان حکومت در آن موضوعات است؛ علاوه بر بررسی شرایط تحقق عنوان حکومت در مصادیقی که زن در منابع فقهی و حقوقی در حکم زوجه دانسته شده و نیز در موارد حکومت قواعد لاضرر و لاجرح، پاسخ به سؤالات زیر به منظور تعیین گستره جریان حکومت لازم خواهد بود.

حاکمیت دلیل حاکم در گستره موضوع دلیل محکوم اعمال اثر کرده است یا در حکم آن؟ مصداق مورد بحث در ساختار ایجابی حکومت قرار می‌گیرد یا در مقام نفی است؟ در فرض احراز دلیل حاکم و دلیل محکوم در موضوع مورد بحث، حکومت در کدام یک از اقسام تفسیریه، تنزیلیه یا مضمونیه قرار می‌گیرد؟ در نهایت، در پی تبیین موارد فوق، حدود نظارت دلیل حاکم و دایره ترتب آثار ماهیت دوم بر ماهیت حقیقی تا چه میزان است؟

۲. بررسی مصادیق حکومت در احکام ناظر به روابط زوجیت

از جمله مصادیقی که در منابع فقهی و حقوقی جریان حکومت در آن محتمل است می‌توان، فرض اعتبار عقد نکاح پس از انحلال تا پایان عده و فرض بقای زوجیت در طلاق مریض منجر به موت، جریان قواعد لاضرر و لاجرح در طلاق زوجین را نام برد که جریان حکومت و گستره آن در هر یک، مورد بررسی قرار می‌گیرد.^{۱۰} این نکته لازم به ذکر است که تطبیق عنوان حکومت در مورد برخی احکام دیگر در حوزه روابط میان زوجین از قبیل حکم عدم توارث زوجه در عقد در زمان مرض منجر به فوت زوج در منابع فقهی حقوقی (ماده ۹۴۵ قانون مدنی ناظر به نادیده انگاشتن رابطه زوجیت صحیح فقط در ارث بردن زوجه) یا احکام رضاع هم وجود دارد؛ لیکن با توجه به اینکه دامنه پژوهش حاضر، انحلال رابطه زوجیت است، مصادیق مزبور خارج از دایره بحث بوده و از این جهت مورد بررسی قرار نگرفته است.

۱-۲. فرض اعتبار عقد نکاح پس از انحلال تا پایان عده (زوجیت حکمی)

یکی از مصادیقی که استفاده از تعبیر «در حکم...» ناظر به آن در منابع فقهی فراوانی بسیار دارد؛ در حکم زوجه بودن مطلقه رجعیه است که البته در ارتباط با مبنای استعمال این تعبیر در مورد معتده رجعیه و ترتب احکام و آثار زوجیت بر مطلقه پس از اجرای صیغه طلاق تا پایان عده، میان فقها وحدت نظر مشاهده نمی‌شود.

قانون‌گذار حکم صریحی در مورد معرفی مطلقه رجعیه به عنوان زوجه حکمی ذیل بیان قوانین طلاق ندارد و تنها در بند ۲ ماده ۸ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹ از حیث صلاحیت دادرس، زنی که در عده رجعیه است؛ در حکم زوجه ذکر شده است.

برخی حقوق دانان به قرینه ماده مذکور و به استناد ماد ۱۱۲۰ قانون مدنی که مجرد طلاق را موجب انحلال نکاح دانسته است؛ مطلقه را در حکم زوجه شمرده‌اند (صفایی و امامی، ۱۳۹۴، ص. ۲۷۸) که دلیل متقنی برای اثبات به‌شمار نمی‌رود.

به‌طور کلی دو دیدگاه عمده در این زمینه در منابع فقهی مشاهده می‌شود:

الف. دیدگاه نخست، ترتب آثار زوجیت را ناشی از زوجه حقیقی بودن وی دانسته است: این دیدگاه بیشتر در کلام فقهای متقدم دیده می‌شود، «و عقد الباطن آنها عندنا زوجه و قال المخالف: حکمها حکم الزوجه» (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص. ۶۶۷). عبارت مشابه در کلام شیخ طوسی نیز وجود دارد (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص. ۲۱۷؛ شبیری زنجانی، ۱۴۱۹، ج ۶، ص. ۲۰۱۵). همچنین شیخ انصاری، میرزای قمی، سید محمد کاظم یزدی، سید محمد بحر العلوم، میرزا جواد تبریزی، سید محمد صادق روحانی قائل به حقیقی بودن زوجه دانسته شده‌اند (ر.ک. حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۵، شماره ۸). درعین حال، فقیهی که به صراحت و در مباحث متعدد مطلقه رجعیه را زوجه حقیقی دانسته و قول به زوجه حکمی بودن را نادرست خوانده است، مرحوم آیت الله العظمی خویی است (خویی، بی تا، ج ۱، ص. ۷۴ و ۱۹۶ و ۲۱۸ و ۲۸۶ و...).

ب. دیدگاه دیگر، وی را زوجه حکمی می‌شمارد^{۱۱} سید محمد عاملی صاحب مدارک الاحکام، محقق سبزواری در ذخیره المعاد و کفایة الاحکام، مرحوم آیت الله خوانساری و مرحوم امام خمینی از قائلین این دیدگاه دانسته شده‌اند (ر.ک. حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۵، شماره ۸). این دیدگاه به مشهور فقها نسبت داده شده است (شبیری زنجانی، ۱۴۱۹، ج ۵، ص. ۱۶۹۹).

دیدگاه اخیر قائل به ترتب تمامی آثار زوجیت بر زوجه حکمی است^{۱۲}؛ البته برخی نیز همه احکام را جاری نکرده‌اند^{۱۳} که از جمله این احکام می‌توان عدم وجوب حُداد بر وی را برشمرد.

البته این نکته قابل توجه است که با توجه به متون فقهی، استفاده از تعبیر «در حکم زوجه بودن» لزوماً به معنای قصد حقیقی فقیه بر انتخاب یکی از دو دیدگاه مزبور نبوده است. به عنوان مثال در مورد مرحوم حکیم به‌رغم استفاده از تعبیری چون «لأن المطلقه

رجعياً بحکم الزوجه باتفاق النص و الفتوی»، با توجه به عبارات دیگر ایشان از جمله در بحث جواز تغسیل غسل میت مطلقه رجعیه برای شوهر می‌توان به حقیقی بودن زوجه از منظر ایشان پی برد (طباطبایی حکیم، ۱۴۱۶ق، ج ۱۰، ص. ۲۳۰ و ج ۴، ص. ۸۵).
قرار گرفتن این بحث ذیل عنوان حکومت مستلزم بررسی ادله احوال مذکور است. بدیهی است در فرض اثبات زوجیت حکمی، گام بعدی بررسی دایره ترتب آثار زوجیت بر زوجه حکمی خواهد بود. در ادامه ادله دو قول مذکور مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۲-۱-۱. ادله حقیقی بودن اطلاق زوجه بر معتده رجعیه

برخی آیات و روایات، دلیل عقلی و اجماع از جمله دلایل اثبات حقیقی بودن زوجیت پس از طلاق تا پایان عده ذکر شده است.

در اثبات حقیقی بودن زوجه به تعبیر بَعُولْتِهِنَّ در آیه ۲۲۸ سوره مبارکه بقره «و بَعُولْتِهِنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ» استناد شده و استفاده از تعبیر بعل در آیه در مورد معتده رجعیه، دلیل بر حقیقی بودن زوجیت دانسته شده است (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص. ۵۰۰). همچنین تعبیر فارقوهن و أمسکوهن بعد از اتمام عده در آیه شریفه «فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأُمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ...» (طلاق / آیه ۲) دال بر بقای رابطه زوجیت پس از طلاق دانسته شده است.

از میان روایات به احادیث متعددی که تحقق بینونت میان زوجین را معلق به انقضاء عده کرده‌اند^{۱۴}، استناد شده است. روایات دال بر بقای عصمت زوجه^{۱۵} یا تعبیر «هی امرأته» در برخی روایات در مورد معتده رجعیه^{۱۶} نیز از دیگر روایاتی است که در اثبات مدعا به آن استناد شده است (ر.ک. درس خارج فقه استاد سیدمحمدجواد شبیری سال ۱۳۹۷، زوجیت حقیقی یا حکمی / مطلقه: سایت مدرسه فقهات).

در بیان دلیل عقلی چنین استدلال شده است: «زوجیت پس از رجوع در زمان عده، قطعاً زوجیتی جدید نسبت به زوجیت پیش از طلاق نیست. از این امر، استمرار زوجیت، پس از طلاق و در زمان عده نتیجه گرفته شده است؛ چراکه فاصله گرفتن عدم زوجیت بین طلاق و رجوع، مستلزم اعاده معدوم است» (ر.ک. رفاهی فرد، ۱۳۹۷، تلخیص درس خارج فقه استاد سیدمحمدجواد شبیری سال ۱۳۹۷ (جلسات ۱۱۵-۱۱۶)).

۲-۱-۲. ادله در حکم زوجه بودن معتده رجعیه

برای زوجیت حکمی، دو دلیل طرح شده است: «الف. تأثیر طلاق از زمان وقوع انشاء؛ ب. شهرت فتوائیه».

«بر اساس دلیل نخست، به مجرد انشای صیغه طلاق، بینونت میان زن و شوهر حاصل می‌شود؛ درعین حال، به دلیل ثبوت برخی یا تمام آثار زوجیت برای رجعیه در شرع، رجعیه در حکم زوجه (و نه زوجه حقیقی) دانسته می‌شود. استدلال فوق بر این پایه استوار است که صیغه طلاق همانند بسیاری از عقود و ایقاعات به محض انشاء تأثیر خود را که همان زوال علقه زوجیت است خواهد داشت.

مطابق دلیل دوم، گرچه تعبیر در حکم زوجه بودن مطلقه زوجه طبق نظر مشهور فقهای امامیه در روایات وارد نشده (غروی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص. ۱۲۴)؛ لیکن در لسان فقها و کتب فقهی به کرات استعمال شده است؛ به گونه‌ای که گاه به عموم تنزیل آن برای اثبات پاره‌ای احکام زوجه حقیقی برای رجعیه استناد شده و گاهی عموم تنزیل منصرف از حکمی دانسته شده است که مصداق شهرت فتوائی بوده و شهرت فتوائی نیز طبق بعضی مبانی حجت است» (حاجی‌ده‌آبادی، ۱۳۸۵، ش. ۸).

۲-۱-۳. دیدگاه مختار

در مقام ارزیابی ادله دیدگاه‌های مذکور باید اذعان داشت صرف نظر از اشکالاتی که در ادله استنادی دیدگاه حقیقی بودن زوجه مطرح شده؛ ادله در حکم زوجه بودن رجعیه بی‌تردید وافی به مقصود نبوده و در مقام اثبات مدعا فاقد اعتبار دانسته می‌شود (ر.ک. درس خارج فقه استاد سیدمحمدجواد شبیری سال ۱۳۹۷؛ حاجی‌ده‌آبادی، ۱۳۸۵، ش. ۸). با این توضیح که در ردّ دلیل نخست چنین استدلال شده است که هیچ اصل و دلیلی وجود ندارد که الزام کند هر عقد و ایقاعی به محض انشاء باید تأثیر خود را بگذارد. نمونه‌هایی از احکام از قبیل هبه و صرف و سلم و وقف در شرع مقدس وجود دارد که تأثیر عقد و ایقاع ناظر به زمان پس از موعد انشاء بوده و به‌رغم وجود قصد تملیک از زمان عقد، شارع آن را مشروط به قبض و اقباض امضاء کرده است. در ردّ دلیل دوم نیز با توجه به قائلین بسیار دیدگاه حقیقی بودن زوجه در میان فقها و ادله متعددی که در اثبات آن بیان شده است؛ باید قائل به عدم انعقاد شهرت فتوائی مزبور شد.

همچنین در مقام ارزیابی ادله هر دو دیدگاه به‌رغم تعدد دلایل استنادی به‌ویژه در مورد دیدگاه نخست، چنین اظهار شده است که: «دلیلی بر زوجیت حقیقی و نیز زوجیت حکمی معتده رجعی نیست و حتی ادله متعددی، عدم زوجیت معتده را نشان می‌دهد. بنابراین، اصلی بر ثبوت احکام زوجه نسبت به معتده وجود ندارد و باید در مورد هر حکمی، در پی دلیل خاصی برای آن بود» (ر.ک. رفاهی‌فرد، ۱۳۹۷، جلسات ۱۱۵-۱۶۱).

در نهایت، صرف‌نظر از اثبات یا عدم اثبات حقیقی بودن زوجه، حکمی بودن زوجیت پس از انشای طلاق تا پایان عده از پشتوانه استدلالی مستحکمی برخوردار نیست و نمی‌توان این حکم را مصداق جریان حکومت دانست.

بر این اساس تصریح مندرج در ماده ۸ قانون امور حسبی را به‌دلیل فقدان پشتوانه فقهی متقن و مستحکم نمی‌توان قاعده‌ای عام در مورد معتده رجعی دانست. درعین‌حال، ظاهر ماده بیانگر جریان حکومت به حکم قانون‌گذار است و دایره آن را صرفاً باید محدود به صلاحیت دادرسی و مختص موضوع ماده دانست و ترتب آثار زوجیت بر زوجه، نه به اقتضای حکومت بلکه به‌دلیل حقیقی بودن زوجیت وی و عدم قطع رابطه نکاح در مدت عده رجعی است.

۲-۲. فرض بقای زوجیت در طلاق مریض منجر به موت (ماده ۹۴۴ قانون مدنی)

یکی دیگر از موضوعات قابل بررسی وضعیت توارث زوجه از زوج در صورت طلاق وی در فرض بیماری مُشْرِف به موت زوج است. در مقام بیان تقریر مناسبی که گویای وجه قرار گرفتن این موضوع در ردیف مصادیق حکومت باشد؛ می‌توان چنین اذعان داشت که:

در این حکم، سبب انحلال رابطه زوجیت یعنی طلاق (به‌دلیل اینکه در شرایط بیماری منجر به فوت محقق شده)؛ از سوی شارع صرفاً ناظر به حکم ارث‌بری زوجه از بیمار متوفی و آن هم در بازه زمانی یک سال از طلاق، نادیده انگاشته شده و به‌رغم انحلال کامل رابطه زوجیت ناشی از عقد نکاح در پی طلاق (که حتی استحقاق و جواز شرعی ازدواج زوجه با غیر را برای زوجه ایجاد می‌کند)؛ در مورد ارث، اثر زوجیت همچنان باقی بوده و زوجه مطلقه در صورتی که با دیگری ازدواج نکرده باشد؛ در ردیف

سایر وراث متوفی، از ماترک ارث می‌برد؛ با این قید که حق توارث فقط برای زوجه ایجاد می‌شود و بدین لحاظ در صورت حدوث فوت زوجه پیش از زوج بیمار، به دلیل انحلال حقیقی رابطه زوجیت در پی تحقق طلاق شرعی، زوج بیمار از زوجه مطلقه متوفی ارث نخواهد برد. با این وصف، می‌توان مطلقه را «در حکم زوجه فرد متوفی» ناظر به توارث تا یک سال فرض کرد که اثبات صحت چنین تعبیری، منجر به شناسایی این مقرر (که در ماده ۹۴۴ قانون مدنی نیز ذکر شده) به‌عنوان یکی از مصادیق حکومت خواهد شد.

به‌منظور ترتب حکم مزبور، وجود سه شاخص در مورد بیماری لازم دانسته شده است (هوشیار و هوشیار، ۱۳۹۹، ص. ۱۴۳)؛ یکی منتهی شدن بیماری به موت و آن هم تا مدت یک سال (مبتنی بر روایات^{۱۷} این باب فقها، حکم را پس از یک سال قابل اجرا ندانسته‌اند ولو برای چند دقیقه یا چند روز (عاملی کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص. ۱۱۹؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص. ۵۳۳) و دیگری سبب مرگ بودن مرض (در صورت مرگ توسط درندگان یا قتل، توارث منتفی است (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۶، ص. ۱۱۵)).

به‌منظور بررسی مبانی حکم مزبور در نخستین گام بررسی جواز یا عدم جواز شرعی طلاق برای بیمار با اوصاف مذکور لازم خواهد بود؛ چراکه اگر طلاق جایز نباشد، چه بسا بتوان توارث را ضمانت اجرای ارتکاب حرام از سوی زوج شمرد. در این زمینه باید اذعان داشت هر دو قول مذکور از پشتوانه روایی قابل استنادی برخوردار است که موجب شده فقها جمع میان روایات را مناسب‌تر دانسته و با تصرف در دو دسته روایات جواز و حرمت طلاق، تنافی میان روایات را مرتفع ساخته و قائل به کراهت طلاق مریض شده‌اند. در این زمینه چنین اظهار شده است که در طلاق مریض دو کراهت وجود دارد؛ کراهتی که مربوط به اصل طلاق است و کراهتی که از جمع بین روایات به دست آمد. تلفیق این دو کراهت بیانگر آن است که طلاق مریض نسبت به طلاق سایرین از کراهت بیشتری برخوردار است (ر.ک. هوشیار و هوشیار، ۱۳۹۹، ص. ۱۴۸).

با توجه به اینکه حکم طلاق مریض در فقه، جواز است؛ قاعدتاً باید آثار طلاق صحیح بر آن مترتب گردد که در زمینه واقع شدن طلاق قائل بر وجود اجماع میان فقها شده‌اند و تنها فقهای امامیه انعقاد آن از سوی مریض را واجد وصف کراهت شدید بر شمرده‌اند. «یکره طلاق المریض کراهه شدید حتی انه قد ورد فی بعض الروایات

لفظه لا یجوز فان طلقها وقع الطلاق اذا جمع الشرائط اجماعاً» (علامه حلی، بی تا، ص. ۵۱۹؛ صاحب جواهر، بی تا، ج ۳۲، ص. ۱۴۷).

بر این اساس، مبنای ماده را نمی‌توان ضمانت‌اجرائی برای تخلف زوج از تکالیف شرعی وی دانست؛ بلکه چنان‌که روایت مذکور نیز تصریح دارد این حکم ناشی از منع اضرار به زوجه مقرر شده تا مجال محروم کردن زوجه از ارث از طریق طلاق وی توسط بیمار مشرف به موت را از بین ببرد. در همین راستا وجود تهمت و در مظان اتهام بودن زوج برای خارج نمودن زوجه از عداد وراثت از سوی برخی فقها به‌عنوان فلسفه حکم بیان شده است (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۷، ص. ۳۳۵؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص. ۱۶ و علامه حلی، بی تا، ص. ۵۱۹)؛ همین مبنا موجب شده در تعیین قلمرو حکم که آیا دو فرض طلاق خلع یا طلاق به درخواست زوجه را نیز شامل می‌شود یا صرفاً ناظر به طلاق رجعی است؛ برخی قائل به عدم شمول طلاق خلع شوند. در این راستا، شهید ثانی منشأ اختلاف را اعتبار یا عدم اعتبار تهمت دانسته است و این مبنا را مورد مناقشه قرار داده و معتقد به علت مستنبطه (و نه منصوصه) بودن تهمت برای حکم است؛ لذا به عقیده ایشان، باید حکم را شامل تمام اقسام طلاق دانست (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۹، صص. ۱۵۷-۱۵۸).

مبتنی بر دیدگاه اخیر (علت نبودن تهمت برای حکم مورد بحث)، به دلیل صحیح نبودن روایات اضرار، حکم و نه علت بودن قید اضرار و عدم تعمیم این ملاک در سایر موارد اضرار (از قبیل قذف و لعان زوجه توسط مریض مشرف به موت که در این صورت زن مطلقاً ارث نمی‌برد) (صاحب جواهر، بی تا، ج ۳۲، ص. ۱۵۳)؛ درحالی‌که اگر مبنای حکم اضرار بود باید این موارد را نیز شامل می‌شد، اضرار و تهمت به‌عنوان مبنا و فلسفه حکم پذیرفته نشده است (ر.ک. هوشیار و هوشیار، ۱۳۹۰، ص. ۱۴۹).

با توجه به آراء و ادله مذکور نمی‌توان حکم توارث مطلقه در حال بیماری متصل به موت را معلق به قصد اضرار زوج یا به‌عنوان ضمانت‌اجرای اقدام زوج دانست. درعین حال، صرف‌نظر از مبنای حکم، مصداق حکومت بودن این مقرر را نباید مورد تردید قرار داد (هر چند چنین تعبیری در کلام فقها در این مورد به‌صورت متداول و تحت همین عنوان استفاده نشده است) و به علت محل تردید بودن مبنای ضرر، باید آن

را از قبیل حکومت تنزیلیه دانست که حدود نظارت دلیل حاکم نیز صرفاً مبتنی بر شرایط حکم (فقط توارث برای زوجه تا یکسال در فرض موت به علت همان مرض) است.

۲-۳. حکومت لاحرج و لاضرر در تحدید اختیار زوج در مورد طلاق

مبتنی بر حکم فقه اسلامی در زمینه طلاق، اختیار طلاق به دست زوج بوده و این مطلب مورد تسالم است. برخلاف اشکال وارده از سوی برخی (صانعی، ۱۳۸۴، ص. ۱۱) در زمینه ضعیف بودن تنها مستند فقهی حق طلاق مرد (روایت الطلاق بید من اخذ بالساق)، ذی حق بودن شوهر بر اجرای صیغه ایقاع مذکور، از آیات متعدد کلام الهی، روایات و بیانات فقها قابل استنباط دانسته شده (ر.ک. هدایت‌نیا، ۱۳۹۵، ص. ۲۸۰-۲۸۳) و در این زمینه جای تردیدی وجود ندارد.

در ارتباط با امکان تحدید این اراده به استناد قواعد فقهیه لاضرر و لاحرج، از دو جهت این امکان محل بحث است. از یک سو، در شرایطی که تداوم رابطه زوجیت منجر به عسر و حرج یا ضرر زوجه می‌شود؛ فرض الزام زوج از سوی حاکم به طلاق زوجه مطرح می‌شود. از سوی دیگر نیز در شرایطی که طلاق زوجه از سوی شوهر منجر به ضرر و حرج غیرقابل تحمل زوجه یا فرزندان شود؛ فرض منع زوج برای اجرای ارادی صیغه طلاق و الزام وب به بقای رابطه زوجیت قابل بررسی خواهد بود.

۲-۳-۱. حکومت لاحرج و لاضرر در الزام زوج به طلاق

در مورد حکومت لاحرج بر اختیار طلاق مرد (به‌رغم مخالفت برخی فقها) با توجه به سبقه قانون‌گذاری در باب مصادیق مختلف طلاق حاکم ناظر به ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی، طرح بحث مجدد لزومی ندارد و ابعاد مختلف قضیه در منابع فقهی و حقوقی مورد بحث واقع شده است؛ از این رو، اثری بر تردید در جریان حکومت در این موضوع مترتب نخواهد بود و تنها احراز مصادیق حرج از سوی قاضی در دادگاه مشکل و قابل بحث است که در این راستا قضات از اماراتی از قبیل بذل تمام یا بخشی از مهریه برای اثبات حرج برای زوجه و... بهره می‌برند.

حکومت لاحرج در میان فقها مخالفینی نیز دارد و گروهی از قبیل میرزای نائینی، مرحوم خوئی، مرحوم بجنوردی و... به تبع عدم پذیرش نقش اثباتی برای قواعد

مذکور، اجبار زوج به طلاق به استناد قاعده لاضرر را نپذیرفته‌اند (ر.ک. هدایت‌نیا، ۱۳۹۵، ص. ۲۸۳، پاورقی شماره ۲).

۲-۳-۲. حکومت لاضرر و لاجرج در منع زوج از طلاق

در این فرض این سؤال مطرح است اگر زوجه مدعی ایجاد عسرو حرج یا ضرر غیر قابل تحمل برای خود یا فرزندان و آینده ایشان با تحقق طلاق شود؛ آیا این حرج یا ضرر آبرویی می‌تواند مستند قاضی برای الزام زوج به بقای رابطه زوجیت و منع وی از طلاق همسر شود؟ در ارتباط با موضوع حاضر اگر چنین استدلال شود که «گرچه به حکم اولی، طلاق به اراده شوهر واگذار شده؛ لیکن در صورت عروض عنوان ثانوی و تحقق ضرر و حرج، قواعد لاضرر و لاجرج حاکم می‌شود؛ قاضی مجاز به منع زوج از طلاق خواهد بود»؛ در این صورت باید چنین اظهار داشت که مشابه قسم فوق، منع زوج از استفاده از اختیار خود در طلاق امکان‌پذیر است. در این زمینه آرای نیز با همین استدلال از سوی قضات دادگاه خانواده صادر شده است (جهت مطالعه نمونه رأی دادگاه خانواده و نقد آن: ر.ک. ذبیحی، ۱۳۹۹، ش. ۳۲).

در مقام ارزیابی استدلال فوق باید اذعان داشت که در مورد جریان قاعده به استناد ایراد ضرر به تمامیت عرضی و عاطفی چند نکته قابل توجه است: رکن اساسی در جریان لاضرر، احراز وجود ضرر شخصی و تشخیص آن است (بجنوردی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص. ۲۳۷). در این راستا این سؤال قابل طرح است که آیا ضرر عرضی و آبرویی به معنای حقیقی به واسطه طلاق بر مطلقه حادث می‌شود و اگر چنان است آیا این ضرر ناشی از خود حکم است که به استناد لاضرر «لا حکم ضرری فی الاسلام» مرتفع شود (بجنوردی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص. ۲۳۳) یا شدت ضرر به جهت عرف غلط یا تعصبات خاص برخی مناطق است و یا اینکه اساساً ضرر، عرضی نبوده؛ بلکه ضرر معنوی و آسیب روحی است که اگر چنین باشد، اثبات شمول لاضرر نسبت به ضررهای معنوی از این قبیل، اول الکلام خواهد بود.

به تعبیر برخی حقوق‌دانان، اگر به صرف آزار یا صدمه مادی یا معنوی زوجه، حق طلاق یا رجوع مرد را محدود بدانیم، در واقع مانند آن است که مرد چنین حقی نداشته باشد؛ لذا اجرای این حقوق را به صرف زیان دیگران نمی‌توان ممنوع یا محدود کرد؛

مگر اینکه هدف از اعمال، قصد اضرار باشد (بهرامی، ۱۳۹۳، ص. ۳۷۱).

به نظر می‌رسد نفس طلاق برای زن، از عناوین ضرری به‌شمار می‌رود و نمی‌توان به استناد از دست رفتن آبروی زوجه، آن را مستمسک ممانعت شوهر از اختیار خود بر طلاق دانست. اظهار نظر بر مبنای ضرر متوجه فرزندان به‌ویژه برای ازدواج ایشان نیز این اشکال را به همراه خواهد داشت که حکم قاضی به لزوم بقای رابطه زوجیت، محمل سوءاستفاده در برابر دیگران و مخفی نمودن واقعیت زندگی خانوادگی طرفین را فراهم می‌سازد.

نکته دیگر در مورد جریان قاعده لاضرر این است که در مواردی که ضرر متوجه هر دو طرف باشد یا باید قائل به تساقط و به تبع آن جواز اعمال حق از سوی ذی‌حق شد یا اینکه ضرر اقوی را ملاک قرار داد. در زمینه موارد تعارض ضرر شخصی و ضرر غیر، به اضرار به غیر برای دفع ضرر از خود ولو اینکه ضرر مالک نسبت به ضرر غیر اقل باشد؛ جایز دانسته شده است (انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص. ۵۳۹؛ تبریزی، ۱۳۸۷، ج ۵، ص. ۱۱۸). به فرض اولی ندانستن راهکار تساقط، امکان تشخیص اقوایت ضرر زوجه در این موضوع قابل مناقشه خواهد بود. به این لحاظ که آیا باید صرفاً ضررهای فعلی متوجه زوجین مدنظر قرار گیرد یا ضررهای تدریجی که در پی گذر زمان متوجه آنها می‌شود هم در دایره مقایسه ضررها قرار خواهد گرفت؟ چراکه منع زوج از طلاق، او را نسبت به نفقه و سایر تکالیف زوجیت مدیون می‌سازد که این دین در کنار سهم الارث زوجه پس از فوت هم آثار قانونی به همراه خواهد داشت؛ درحالی‌که با طلاق، زوج از همه تکالیف مزبور رهایی می‌یابد.

با توجه به تبعات ذکر شده، این سؤال باقی خواهد بود که آیا این آثار باید در ارزیابی ضررین متعارض لحاظ شود؟ همچنین در تقابل ضررهای مادی و غیرمادی، کدام‌یک، در چه بازه زمانی و با چه معیار ارزیابی، مقدم خواهد شد؟^{۱۸}

در مجموع به نظر می‌رسد ابهامات موجود در مورد قاعده لاضرر در کنار مصالح دیگری که ممکن است در اولویت بودن آنها، حکومت لاضرر را با تردید مواجه سازد، احتیاط بیشتری را برای اظهار نظر در این موضوع طلب کند. به‌علاوه اینکه، در مواردی هم که اقدام شوهر برای طلاق بدون دلیل یا با قصد اضرار باشد پیش‌بینی ضمانت‌اجراه‌های دیگر از قبیل جبران خسارت زوجه و فرزندان و... راهکار منطقی‌تری

به‌شمار می‌رود و ابقای رابطه زوجیت که امری کاملاً فردی و برپایه عاطفه و علقه شخصی شکل می‌گیرد؛ الزام‌بردار نبوده و چه بسا الزام زوج زمینه آسیب‌ها و اضرار و اعمال خشونت نسبت به زوجه و فرزندان از سوی زوج را فراهم سازد. در نهایت، باید اذعان داشت گرچه در حکومت ادله لاجرح و لاضرر بر سایر احکام تردیدی وجود ندارد؛ لیکن باید موضوع مورد بحث را به دلیل نوع ضرر و عدم امکان احراز ارکان ضرر منفی در مورد طرفین، از دایره موضوعی حکومت قواعد مذکور خارج دانست.

نتیجه‌گیری

در حکومت، به موجب حکم قانون‌گذار یا شارع، دلیل حاکم در موضوع یا حکم دلیل محکوم، تصرف کرده و آن را تضییق یا توسعه می‌دهد و بدین ترتیب بنا به تعبّد و به خلاف حقیقت امر، ماهیتی به‌منزله ماهیت دیگر فرض می‌شود. موضوع پژوهش حاضر ناظر به مصادیقی است که گرچه به حکم قاعده با اراده طلاق‌دهنده باید قائل به انحلال نکاح و رابطه زوجیت شد؛ با مداخله قانون‌گذار و جریان حکومت، آثار زوجیت به‌صورت جزئی یا کلی بر روابط میان زوجین باقی می‌ماند.

در مقام تطبیق حکومت با احکام ناظر به روابط زوجیت، چهار مصداق است که تغییر قاعده جاری در مورد انحلال رابطه زوجیت به اقتضای حکومت پیرامون این مصادیق قابل بررسی است که دو مورد آن ناظر به تغییر دایره آثار طلاق و دو مورد دیگر ناظر به محدود نمودن اختیار زوج برای طلاق است. نظر به اینکه اقسام حکومت نزد علمای اصول سه قسم است؛ هر یک از موارد مذکور در قالب اقسام سه‌گانه مزبور باید مورد بررسی قرار گرفته و امکان ترتب آثار در مورد آنها تبیین شود.

در مجموع، ابقای آثار زوجیت بعد از اجرای صیغه طلاق در دو حکم «بقای آثار زوجیت نسبت به معتده رجعی» و «توارث زوجه در فرض طلاق در مرض منجر به موت» ناظر به تغییر دایره آثار قابل طرح است که ذیل بررسی و تحلیل آراء فقها و ادله ایشان، جریان حکومت در موارد تسری آثار زوجیت بر زوجه معتده منتفی دانسته شد و بر این اساس، این آثار به دلیل زوجه حقیقی (و نه حکمی) بودن وی تا زمان اتمام عده رجعی بر او جاری می‌شود و به عبارت دقیق‌تر، صرف نظر از اثبات یا عدم اثبات حقیقی

بودن زوجه، حکمی بودن زوجیت پس از انشای طلاق تا پایان عده از پشتوانه استدلالی مستحکمی برخوردار نیست و نمی‌توان این حکم را مصداق جریان حکومت دانست. اما در مورد حکم دوم، توارث زوجه بعد از طلاق وی توسط همسر بیماری که به واسطه همان مرض تا یکسال فوت کند، به دلیل حکومت تنزیلیه و تعبد به حکم شارع است نظارت دلیل حاکم نیز صرفاً محدود به توارث بوده و شامل آثار دیگر زوجیت نمی‌شود. در مورد حکومت قواعد لاضرر و لاجرح ناظر به محدود نمودن اختیار زوج در اجرای صیغه طلاق که از قسم حکومت مضمونیه است؛ باید در مورد حکومت قواعد مذکور قائل به تفصیل شد. توضیح اینکه در شرایط ایجاد حرج و ضرر برای زوجه در فرض تداوم رابطه زوجیت، حکومت قواعد لاضرر و لاجرح، الزام زوج به طلاق زوجه را به رغم قاعده اولیه در مورد اختیار ارادی و مطلق زوج برای طلاق میسر می‌سازد که در ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی نیز برخی مصادیق آن به صورت تمثیلی بیان شده است. در فرض مقابل، یعنی در شرایطی که زوجه به استناد حرج و ضرر خود یا فرزندان، متقاضی منع زوج از طلاق وی شود؛ نمی‌توان قائل به حکومت قواعد مذکور در این موضوع شد. ضرری بودن نفس طلاق برای زوجه و عدم امکان احراز ضرر اقوی در موارد تعارض ضررین (ضرر زوجه در پی تحقق طلاق و ضرر زوج در منع وی از اختیار طلاق) از جمله دلایلی است که سبب عدم پذیرش جریان حکومت در این مورد می‌شود.

یادداشت‌ها

۱. حکومت و ورود، از جمله روش‌های جمع میان ادله در بحث تعادل و تراجیح در اصول فقه امامیه است که از نوآوری‌های شیخ انصاری دانسته شده است (تبریزی، ۱۳۶۹، ص. ۵۸۸ و (ر.ک. مخلصی، ۱۳۷۳، ش. ۱) و بر اساس آن دلیل حاکم یا وارد، همواره بر دلیل دیگر مقدم خواهد بود؛ لذا هیچ‌گونه تعارضی میان آن‌ها وجود ندارد.
۲. دلیلی که تعبداً بر دلیل دیگر نظارت داشته و در صدد بیان و تفسیر یا تنزیل ادعایی آن است، «أن الدلیل الحاکم یکون لسانه تحدید موضوع الدلیل المحکوم أو محموله تنزیلا و ادعاء فلذلک یکون الحاکم متصرفاً فی عقد الوضع أو عقد الحمل فی الدلیل المحکوم» (مظفر، ۱۳۷۵، ج ۲، ص. ۲۲۲).
۳. البته مرحوم صاحب کفایه پیرامون لغویت دلیل حاکم بر کلام مرحوم شیخ انصاری اشکال نموده‌اند و مصداق آن را حکومت امارات بر اصول عملیه دانسته‌اند؛ توضیح اینکه خبر ثقه، علم تعبدی و حاکم است، اما درعین حال اگر دلیل اصول شرعیه وجود نداشته باشد، خبر ثقه لغو نخواهد بود.
۴. البته در مورد اقسام حکومت میان اصولیون وفاق وجود ندارد. به‌عنوان مثال، برخی قسم چهارمی با عنوان حکومت تکذیبیه به سه قسم مذکور افزوده‌اند، مرحوم خوبی (مصباح الاصول) قائل به این قسم از حکومت ناظر به روایات متعارض طهارت و نجاست خمر بوده و به استناد روایت امام رضا (علیه‌السلام) «خذ بقول ابی عبدالله»، روایت دال بر نجاست خمر را مورد عمل دانسته‌اند؛ لیکن شهید صدر (بحوث فی شرح عروه الوثقی) در این زمینه مناقشه نموده و آن را خارج از اقسام حکومت که جمع عرفی با محکوم دارد، شمرده‌اند (صدر، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص. ۳۲؛ به‌منظور مطالعه تفصیلی تر نگاه کنید به: درس خارج اصول فقه استاد شهیدی‌پور، مورخ ۱۳۹۷/۷/۱۰، تقریر مهدی منصوری).
۵. تقدیم دلیل حاکم بر محکوم، با مقدم بودن دلیل خاص بر دلیل عام متفاوت است. فرق مقدم شدن دلیل حاکم با مقدم شدن دلیل خاص بر دلیل عام این است که دلیل حاکم قرینیت شخصیه دارد؛ یعنی مفاد دلیل حاکم این است که متکلم آن را شخصاً به‌عنوان قرینه بر توضیح و تبیین دلیل محکوم در موارد اختلاف بین دلیل حاکم و محکوم در حکومت توضیحیه مانند «لاربا بین الوالد و ولده» و «حرم الربا» قرار داده است.
۶. برخلاف مخصص منفصل که اجمال آن به عام سرایت نمی‌کند و این اجمال، مانع از عمل به عام نیست (شیرازی، ۱۳۲۸، ص. ۲۶۲). البته در این زمینه در مقایسه با بحث اجمال

- مخصص، قول به تفصیل نیز مطرح شده است؛ مبنی بر اینکه تنها در حکومت غیر تفسیری (تنزیلیه و مضمونیه) اجمال به محکوم سرایت نمی‌کند؛ اما در حکومت تفسیری مانند «اکرم کل عالم» و «انما عنیت بالعالم من کان فقیها»، اگر شک شود که عرفاً به مجتهد متجزی یا کارشناس در مسائل اعتقادی فقیه گفته می‌شود، عرف به خطاب مفسر (اکرم کل عالم)، عمل نخواهد کرد؛ چون تمام بار مسئولیت تبیین مراد مولی به دوش خطاب مفسر می‌اندازند، درس خارج اصول فقه استاد محمدتقی شهیدی، مورخ ۱۳۹۷/۷/۱۴ سایت مدرسه فقاقت).
۷. نمونه دیگر تعبیر «کل شیء طاهر حتی تعلم أنه قذر» است که صرفاً حکم به طهارت ظاهری مشکوک الطهاره نکرده است، بلکه در آن تنزیل صورت گرفته است و تمام آثار طهارت واقعی برای مشکوک الطهاره جعل شده است و لذا صرف اعتبار طهارت برای مشکوک الطهاره نیست.
۸. البته لازم به ذکر است که از کلمات صاحب کفایه در ابتدای اجزاء استفاده می‌شود که حکومت دلیل «کل شیء طاهر» و «کل شیء حلال» حکومت تنزیلیه واقعیه است که آثار طهارت واقعیه به صورت واقعی بر ظاهر ظاهری مترتب می‌شود حتی اگر کشف خلاف صورت گیرد؛ در حالی که در فرض حکومت تنزیلیه ظاهریه، در صورت کشف خلاف، حکم ظاهری از بین خواهد رفت.
۹. در مورد عصیر عنبی مغلی در روایت آمده است: «خمر لا تشربه» که مرحوم خوئی فرموده‌اند: اگر تعبیر به صورت «خمر فلا تشربه» بود، اطلاق تنزیل وجود داشت که یکی از احکام حرمت شرب و حکم دیگر آن نجاست است و لذا عصیر مطلقاً به منزله خمر است؛ اما در روایت تعبیر به صورت «خمر لا تشربه» آمده است که عصیر از حیث حرمت شرب تنزیل به خمر شده است نه مطلقاً. البته این کلام مرحوم خوئی در صورتی صحیح دانسته شده است که عرف بین این دو تعبیر قائل به فرق شود.
۱۰. شایان ذکر است برخی احکام در منابع فقهی به چشم می‌خورد که به‌رغم متزلزل بودن رابطه زوجیت، احکام آن بر زوجین مترتب می‌شود؛ اما در عین حال به دلیل تفاوت مبنای بیگانه از بحث حکومت بوده و در دایره مصادیق بحث قرار نمی‌گیرد که حکم ذیل از این نمونه است:
- در فرض اسلام آوردن مرد وثنی که در زمان کفر بیش از چهار زوجه وثنیه دارد؛ این حکم در منابع فقهی محل بحث است که اگر زوجات او در زمان عده اسلام آورند نظر به اینکه طبق احکام اسلامی بیش از چهار همسر دائم امکان‌پذیر نیست، زوج باید چهار همسر را انتخاب کند (اگر کمتر از چهار همسر باشد که زوجیت همه زنان باقی خواهد بود). در چنین

شرایطی اگر پیش از تعیین، زوج فوت کند؛ در مورد نحوه تعیین زوجات، اقوالی وجود دارد. انتقال حق تعیین به وراث (به قیاس حق فسخ در امور مالی که صاحب جواهر این قول را از مضحکات توصیف کرده)، قرعه و صلح قهری احتمالاتی است که در منابع فقهی ذکر شده است که در مورد اخیر یعنی صلح، ارث زوجه میان تمامی زنان به تساوی تقسیم می‌شود؛ در حالی که طبق حکم شرع، رابطه زوجیت تنها در مورد چهار زن باقی است (مرگ موجب انفساخ نیست). در عین حال، مورد مذکور را نمی‌توان از مصادیق حکومت شمرد؛ چه اینکه قرعه و تصنیف راهکار شرعی در تراحم حقوق مشتبه است و با شرایط و ارکان حکومت مؤانستی ندارد. چند فرع مشابه دیگر نیز در همین موضوع وجود دارد (ر.ک. درس خارج فقه آیت‌الله جوادی (موضوع نکاح) مورخ ۱۳۹۶/۸/۶، سایت مدرسه فقهت). حکم مشابه در مورد مردی که یکی از همسران خود را بدون تعیین طلاق داده و قبل از تعیین فوت می‌کند نیز قابل ذکر است (ر.ک. صاحب جواهر، بی تا، ج ۳۲، ص. ۴۹).

۱۱. فخرالمحققین را نخستین فقیهی دانسته‌اند که به تصریح زوجیت حکمی را مطرح کرده است (ر.ک. درس خارج فقه استاد سیدجوادی شبیری، مورخ ۱۳۹۷/۹/۲۵ و فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۵، ص. ۱۳۳). سیدمحمد عاملی صاحب مدارک الاحکام، محقق سبزواری در ذخیره المعاد و کفایة الاحکام، مرحوم آیت‌الله خوانساری و مرحوم امام خمینی از قائلین این دیدگاه دانسته شده‌اند (ر.ک. حاجی‌ده‌آبادی، ۱۳۸۵، شماره ۸).

۱۲. در این زمینه مرحوم امام چنین می‌فرماید: «مسئله ۱۰- المطلقه بالطلاق الرجعی بحکم الزوجه فی الأحکام، فما لم يدل دليل علی الاستثناء يترتب علیها حکمها ما دامت فی العده من استحقاق النفقه و السكنی و الکسوه إذا لم تکن و لم تصر ناشزه، و من التوارث بینهما، و عدم جواز نکاح أختها و الخامسه، و کون کفنها و فطرتها علیه» (خمینی، بی تا، ج ۲، ص. ۳۴۶؛ فاضل موحدی لنکرانی، ۱۴۲۱ق، ص. ۱۹۸). مرحوم آیت‌الله خویی این قول را به مشهور علما نسبت داده‌اند (خویی، بی تا، ج ۱، ص. ۳۷۳).

۱۳. «و المطلقه الرجعیه و إن کان الأحوط ترک تغسیل المطلقه مع وجود المماثل خصوصاً إذا کان بعد انقضاء العده» (اشتهاردی، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص. ۲۱۱).

۱۴. از جمله این روایات می‌توان به روایت «أبو علی الأشعری عن مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ أَبِي الْعَبَّاسِ الرَّزَّازِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ وَ عَلِيِّ بْنِ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ طَلَّاقُ السَّنَةِ يُطَلِّقُهَا تَطْلِيقَةً يَغْنِي

- عَلَى طَهْرٍ مِنْ غَيْرِ جِمَاعٍ بِشَهَادَةِ شَاهِدَيْنِ ثُمَّ يَدْعُهَا حَتَّى تَمْضِيَ أَقْرَأُهَا فَإِذَا مَضَتْ أَقْرَأُهَا فَقَدْ بَأَنْتَ مِنْهُ» اشاره نمود (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۶۴).
۱۵. «عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ أَوْ اخْتَلَعَتْ أَوْ بَأَنْتَ أَلَهُ أَنْ يَتَزَوَّجَ بِأَخْتِهَا قَالَ فَقَالَ إِذَا بَرِئْتَ عِصْمَتِهَا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ عَلَيْهَا رَجْعَةٌ فَلَهُ أَنْ يَخْطُبَ أُخْتَهَا...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۴۳۲).
۱۶. «وَعَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمْرٍاءَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلَ أَبُو جَعْفَرٍ عَنِ رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَاحِدَةً - ثُمَّ رَجَعَهَا قَبْلَ أَنْ تَنْقُضَ عِدَّتُهَا - وَلَمْ يُشْهَدْ عَلَى رَجْعَتِهَا قَالَ - هِيَ امْرَأَتُهُ مَا لَمْ تَنْقُضِ الْعِدَّةَ...» (حرّعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۲، ص ۱۳۵).
۱۷. از جمله این روایات: «مُحَمَّدٌ عَنْ أَحْمَدَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ أَخِيهِ الْحَسَنِ عَنِ زُرْعَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهُوَ مَرِيضٌ قَالَ تَرْتُهُ مَا دَامَتْ فِي عِدَّتِهَا وَ إِنْ طَلَّقَهَا فِي حَالِ إِضْرَارٍ فَهِيَ تَرْتُهُ إِلَى سَنَةٍ فَإِنْ زَادَ عَلَى السَّنَةِ يَوْمًا وَاحِدًا» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۱۲۲).
۱۸. به نظر می‌رسد انتظار تشخیص موارد فوق از قضات دادگاه‌های بدوی که بعضاً با مدرک کارشناسی حقوق و بدون پیشینه فقهی لازم برای تطبیق قاعده لاضرر در موارد تعارض ضررین در کسوت قضاوت قرار گرفته‌اند، انتظار بجایی نباشد.

کتابنامه

قرآن کریم.

- ابن ادریس حلی، محمد بن منصور بن احمد (۱۴۱۰ق). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- اشتهاردی، علی پناه (۱۴۱۷ق). مدارک العروه. تهران: دار الأسوه للطباعة و النشر.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۹ق). فرائد الأصول. قم: مجمع الفکر الإسلامی.
- بجنوردی، حسن (۱۳۷۷). القواعد الفقهیه. قم: نشر الهادی.
- بهرامی احمدی، حمید (۱۳۹۳). ضمان قهری - مسئولیت مدنی. تهران: دانشگاه امام صادق (علیه السلام).

تبریزی، موسی بن جعفر (۱۳۶۹). أوثق الوسائل فی شرح الرسائل. قم: نجفی.

تبریزی، میرزا جواد (۱۳۸۷). دروس فی مسائل علم الأصول. قم: دار الصدیقه الشهبده.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۶). درس خارج فقه. پایگاه اینترنتی مدرسه فقاهت.

حاجی‌ده‌آبادی، احمد (۱۳۸۵). مطلقه رجعیه؛ زوجه حقیقی یا زوجه حکمی؟. فقه و حقوق. شماره ۸، صص. ۶۱-۸۸.

حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعه. قم: مؤسسه آل‌البیت (علیهم‌السلام).
خمینی، روح‌الله (۱۴۱۸ق). تنقیح الأصول. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رحمت‌الله‌علیه).

خمینی، روح‌الله (بی‌تا). تحریر الوسیله. قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم.

خمینی، مصطفی (۱۴۱۸ق). تحریرات فی الأصول، قم: بی‌جا.

خویی، ابوالقاسم (۱۴۲۲ق). مصباح الأصول. قم: موسسه احیاء آثار السید الخوئی.

خویی، محمدتقی (بی‌تا). مبانی العروه الوثقی (کتاب النکاح). تقریرات درس آیت‌الله خویی (قدس سره). مدرسه دارالعلم.

ذبیحی، عاطفه (۱۳۹۹). امکان صدور حکم بطلان دعوی طلاق شوهر در محاکم خانواده. فصلنامه رأی: مطالعات آرای قضایی. (۳۲)، صص. ۷۹-۹۷.

رفاهی‌فرد، محمود (۱۳۹۷). تانخیص درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری سال ۱۳۹۷. پایگاه اینترنتی مرکز فقهی امام محمدباقر (علیه‌السلام).

سبحانی تبریزی، جعفر (۱۴۲۴ق). إرشاد العقول الی مباحث الأصول. قم: مؤسسه امام صادق (علیه‌السلام).

شبیری، سید محمدجواد (۱۳۹۷). درس خارج فقه. پایگاه اینترنتی مدرسه فقهات.

شبیری زنجانی، موسی (۱۴۱۹ق). کتاب نکاح. قم: مؤسسه پژوهشی رای‌پرداز.

شهید ثانی، زین‌الدین بن محمد (۱۴۱۳ق). مسالک الأفهام الی تنقیح شرائع الإسلام. قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.

شهیدی، محمدتقی (۱۳۹۷). درس خارج اصول فقه. پایگاه اینترنتی مدرسه فقهات.

شهیدی‌پور، محمدتقی (۱۳۹۷). درس خارج اصول فقه. تقریر مهدی منصوری. پایگاه اینترنتی مدرسه فقهی امام محمدباقر (علیه‌السلام).

شیرازی، علی (۱۳۲۸). تعلیقه علی فرائد الأصول. بی‌نا: بی‌جا.

صاحب‌جواهر، محمدحسن (بی‌تا). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

صانعی، یوسف (۱۳۸۴). وجوب طلاق خلع بر مرد، استفتائات قضائی؛ ج ۲ (حقوق مدنی). تهران: نشر میزان.

- صدر، محمدباقر (۱۴۰۸ق). بحوث فی شرح العروة الوثقی. قم: مجمع الشهداء آیت الله الصدر العلمي.
- صدر، محمدباقر (۱۴۱۷ق). بحوث فی علم الأصول. تقریرات محمود هاشمی شاهرودی، قم: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم السلام).
- صفایی، حسین و امامی، اسدالله (۱۳۹۴). مختصر حقوق خانواده. تهران: نشر میزان.
- طباطبایی حکیم، محسن (۱۴۱۶ق). مستمسک العروة الوثقی. قم: مؤسسه دار التفسیر.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق). الخلاف. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷). المبسوط فی فقه الإمامیه. تهران: المكتبة المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه.
- عاملی کرکی، علی (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد. قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام).
- عاملی فیاض، حسین (۱۴۲۸ق). شرح الحلقة الثالثة. بیروت: شركة المصطفى لأحياء التراث.
- عراقی، ضیاءالدین (۱۴۱۷ق). نهاییه الأفكار. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ق). قواعد الأحكام فی معرفه الحلال و الحرام. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ق). مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف (بی تا). تذکرة الفقهاء. قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام).
- غروی، میرزا علی (۱۴۱۷ق). التنقیح فی شرح العروة الوثقی (کتاب الطهاره). تقریرات درس آیت الله خویی. قم: منشورات مدرسه دارالعلم.
- فاضل لنکرانی، محمدجواد (۱۳۸۸). درس خارج فقه. پایگاه اینترنتی مدرسه فقاها.
- فاضل موحدی لنکرانی، محمد (۱۴۲۱ق). تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسيله (الطلاق، الموارث). قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (علیهم السلام).
- فاضل هندی، محمد بن حسن (۱۴۱۶ق). کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- محقق حلّی، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ق). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام. قم: مؤسسه اسماعیلیان.

جریان قاعده اصولی حکومت و بنای رابطه... / سید مصطفی سعادت مصطفوی و عاطفه ذبیحی پژوهش‌های حقوق اسلامی ۵۱

مخلصی، عباس (۱۳۷۳). نوآوری‌های شیخ انصاری در دانش اصول. مجله فقه. (۱)، صص. ۷۵-۱۰۸.

مظفر، محمدرضا (۱۳۷۵). *أصول الفقه*. قم: اسماعیلیان.

نائینی، محمدحسین (۱۳۵۲). *أجود التقریرات*. قم: مطبعه العرفان.

نائینی، محمدحسین (۱۳۷۶). *فوائد الأصول*. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

هدایت‌نیا، فرج‌الله (۱۳۹۵). *نشوز زوجین در فقه و نظام حقوقی ایران*. تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه اسلامی.


هوشیار، علیرضا و هوشیار، محمدرضا (۱۳۹۹). تأملی فقهی در ماده ۹۴۴ قانون مدنی ایران (ارث زوجه از زوج در بیماری منجر به فوت). *جستارهای فقهی و اصولی*. (۲۱)، صص. ۱۳۵-۱۶۲.

<http://fazellankarani.com>

<https://www.eshia.ir>

<https://www.m-feqhi.ir>

<https://fa.mfeb.ir>



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان ښار
پښتونستان ښار
پښتونستان ښار